

روندها و زمینه‌های جنگ تجاری چین و آمریکا و تأثیر آن بر سیاست‌های داخلی و خارجی

سعیده شکورزاده اردبیلی

دانشجوی دکتری مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، مشهد، ایران.

**PhD student, Iranian Issues, Department of Political Science, Mashhad Branch,
Islamic Azad University, Mashhad, Iran**

چکیده

بعد از جنگ جهانی دوم و در سیستم دو قطبی، ایالات متحده آمریکا در نقش رهبر نظام سرمایه‌داری ظاهر شد و متعاقب آن، بعد از فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی به عنوان تنها ابرقدرت به مدیریت نظام جهانی مشغول گشت. علیرغم تداوم هژمونی آمریکا، از ابتدای قرن بیست و یکم میلادی، تغییرات مهمی در نظام جهانی به وقوع پیوسته که یکی از مهمترین آنها ظهور چین به عنوان یک ابرقدرت اقتصادی است. روند اقتصادی رو به رشد چین در سال‌های بعد نشان داد که این کشور به رقیب اصلی ایالات متحده در عرصه جهانی تبدیل شده و دایره نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را به اقصی نقاط جهان گسترش داده است. دولت‌های مختلف در ایالات متحده که مدعی هژمونی جهانی هستند، قدرت یافتن چین را همواره تهدید مهمی برای منافع آمریکا لحاظ کرده‌اند. این مسئله و رقابت با چین با آغاز ریاست جمهوری دونالد ترامپ در ژانویه ۲۰۱۷، روند شدیدتری پیدا نمود و سرانجام به جنگ تجاری با این کشور منجر شد. هدف پژوهش حاضر بررسی تأثیر جنگ تجاری بر سیاست‌های داخلی و خارجی چین است. در این راستا پرسش این است که جنگ تجاری بین آمریکا و چین در دوره ترامپ چه تأثیری بر سیاست‌های داخلی و خارجی چین داشته است؟ فرضیه این است که با توجه به استیلای جهانی ایالات متحده بر اقتصاد جهانی، جنگ تجاری بین این دو کشور باعث ایجاد محدودیت‌ها و موانع زیادی در تولید داخلی و تجارت خارجی برای چین شده است، بنابراین چین در تلاش برای توسعه فناوری داخلی برای ارتقای رقابت‌پذیری و گسترش روابط خارجی با کشورهایی است که به نوعی معارض ایالات متحده در سطح جهانی هستند. روش انجام این پژوهش توصیفی-تحلیلی است.

کلید واژه‌ها: جنگ تجاری، ایالات متحده آمریکا، دونالد ترامپ، چین، سیاست‌های اقتصادی.

مقدمه

جنگ جهانی دوم به اغلب قدرت‌های بزرگ بویژه انگلستان، فرانسه، روسیه و آلمان لطمات و خسارات فراوانی وارد نمود، ولی ایالات متحده دچار کمترین خسارت شده و با شروع نظام دو قطبی به عنوان رهبر بلوک سرمایه‌داری در مقابل بلوک شرق به رهبری شوروی سابق با ایدئولوژی کمونیستی قرار گرفت. امریکا به منظور ترویج نظام سرمایه‌داری به نهادهایی و توسعه بازار آزاد اقتصادی روی آورد و در این راستا ایجاد نهادهای برتون‌وودز یکی از مهمترین دستاوردهای این کشور است. با فروپاشی بلوک شرق هژمونی امریکا بر سیستم بین‌المللی قوت بیشتری پیدا نمود و این کشور عملاً به مدیریت نظام جهانی پرداخت. استیلای امریکا در این مقطع به گونه‌ای بود که کمتر کسی گمان می‌کرد که کشورهای دیگر بتوانند طی چند دهه آینده در هیچ زمینه‌ای با این کشور به رقابت بپردازند، ولی قرن بیست و یکم در حالی آغاز شد که کشورهای زیادی در عرصه اقتصادی به پیشرفت‌های چشمگیر دست پیدا کرده بودند. یکی از این کشورها چین بود. اقتصاد چین که برای سالیان متمادی تحت سیطره کمونیسم قرار داشت، از سال‌های ۱۹۷۹ به بعد در نتیجه اعمال سیاست‌های اصلاحات و درهای باز، رشد و توسعه زیادی پیدا کرد. روند رشد چین به قدری چشمگیر و سریع بود که کمتر از چهار سال بعد از اجرای اصلاحات، به یکی از برترین اقتصادهای جهانی مبدل شد و توانست به لحاظ تولید ناخالص داخلی به برترین اقتصاد جهان نائل گردد. جریانات بعد نشان داد که توسعه چین صرفاً در بعد اقتصادی خلاصه نمی‌شود، بلکه همزمان این کشور توانسته است دایره نفوذ سیاسی و اقتصادی خود را به اقصی نقاط جهان تسری دهد و خود را به یک بازیگر مهم در عرصه اقتصادی، سیاسی و نظامی تبدیل نماید. طبیعی است در عصر جهانی شدن و به هم پیوستگی اقتصادی در جهان، و در دنیایی که رقابت اقتصادی، سیاسی و نظامی در بالاترین مسیر خود ادامه دارد، قدرت گرفتن یک کشور برای دیگران خوشایند نیست، و لذا واکنش آنان را در پی خواهد داشت. از جمله مهمترین این کشورها آمریکا است که تا پیش از این قدرت بلامنازع اقتصادی، سیاسی و نظامی دنیا بوده و امروز جایگاه برتر خود را در اقتصاد جهانی در معرض خطر دیده است. امریکا از بعد سیاسی و نظامی نیز چین را به عنوان یکی از بزرگترین تهدیدات پیش روی خود تلقی می‌کند و طبیعی است که اقداماتی برای حفظ جایگاه خود انجام دهد. بنابراین می‌توان جنگ تجاری بین چین و آمریکا را از این منظر تحلیل کرد، بویژه اینکه دولت ترامپ با شعارهای ناسیونالیستی سعی در تمرکز بر منافع ملی امریکا داشته و در این مسیر از ایجاد تنش با کشورهای دیگر ابایی نداشته است. پژوهش حاضر قصد دارد جنگ تجاری بین دو کشور را از منظر تأثیراتی که بر سیاست داخلی و خارجی چین دارد بررسی کند. در این راستا این پرسش مطرح می‌شود که جنگ تجاری بین امریکا و چین چه تأثیراتی بر سیاست داخلی و خارجی چین دارد؟ با توجه به استیلای زیاد ایالات متحده بر اقتصاد جهانی و در دست داشتن اهرم‌های مختلف برای تنبیه کشورهای رقیب خود، از جمله تحریم‌ها، این فرضیه مطرح می‌شود که جنگ تجاری بین دو کشور سبب ایجاد محدودیت‌ها و موانع زیادی برای کشور چین در عرصه داخلی و سیاست خارجی می‌شود. بدین ترتیب چین در تلاش خواهد بود تا در عرصه داخلی از فناوری‌های نوین حمایت کرده و در عرصه خارجی به توسعه روابط با کشورهایی روی بیاورد که به نوعی در سطح نظام بین‌الملل با ایالات متحده در تنش و تعارض هستند. پژوهش حاضر این مسئله را با روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار داده است. شیوه گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای است.

۱- مبانی نظری پژوهش

آغاز جنگ تجاری بین امریکا و چین باعث شد که اقتصاد جهانی تحت تأثیر زیادی قرار گیرد. پیش از آنکه به ماهیت این جنگ و آثار آن بر اقتصاد داخلی و سیاست خارجی اقتصادی چین پرداخته شود، لازم است در ابتدا مفاهیمی مانند رقابت اقتصادی، جنگ اقتصادی و تروریسم اقتصادی تعریف شده و ابعاد آن مورد بررسی قرار گیرند.

۱-۱- رقابت اقتصادی

از منظر اقتصادی، رقابت میان کارگزاران اقتصادی و در سطحی گسترده‌تر، در میان کشورها که منجر به شکل‌گیری بازارهای رقابتی می‌شود، یک عامل مؤثر و مفید تلقی می‌شود و شرط بهینه در تخصیص منابع نیز محسوب می‌شود. رقابت در بازار منجر به افزایش کارایی و بهره‌وری می‌شود و رشد بهره‌وری یکی از عوامل رشد اقتصادی کشورها است. در صورت وجود رقابت، بنگاه‌ها عملیات خود را برای افزایش کارایی و در نتیجه حفظ سودآوری تعدیل می‌کنند و بنگاه‌های ناکارآمد از بازار خارج می‌شوند. خروج این بنگاه‌ها موجب آزاد شدن منابعی می‌شود که بنگاه‌های کارآمدتر می‌توانند از آن استفاده کنند (شهیکی تاش، ۱۳۹۲). این تفکر برای سالیان متمادی مورد تأکید قرار گرفت؛ اما در پس این موضوع، این مسئله که همزمان با انقلاب صنعتی اروپا و نیاز به ایجاد بازار فروش محصولات کارخانه‌های این کشورها، مسئله رقابت اقتصادی، مزیت نسبی و جهانی‌سازی به یک گفتمان مشترک در میان این کشورها تبدیل شد و تربیت نخبگان کشورهای مستعمره در این کشورها و باز فرستادن آنها به کشورهای خودشان برای ترویج این گفتمان به یک رویه جدی تبدیل شد؛ به گونه‌ای که بسیاری از کشورهای مستعمره رشد و توسعه اقتصادی خود را در باز کردن مرزهای خود دانسته و از این طریق بازارهای کشورهای دنیا برای اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها به یک بازار تضمین شده تبدیل شد. با این حال، اصل رقابت و بازارهای آزاد یک مسئله مهم و قابل قبول بود، اما گستردن آن به سطح کشورهای نابرابر، نتیجه‌ای جز فروش مواد اولیه و خام به کشورهای توسعه یافته و وارد کردن مصنوعات آنها عایدی دیگری برای کشورهای کمتر توسعه یافته نداشته است. رقابت اقتصادی تا جایی که سطح برابری از صادرات و واردات را از جنبه‌های مختلف ایجاد نماید امری مطلوب تلقی می‌شود و در تمامی این مراحل منافع هر کشور به عنوان خط قرمز محسوب می‌شود (کاشیان، ۱۴۰۰).

۲-۱- تروریسم اقتصادی

درباره تعریف تروریسم توافق عمومی وجود ندارد، ترور را معمولاً در فارسی به معنای «قتل سیاسی» به کار می‌برند. در زبان فرانسوی و لاتین به معنای ترساندن و به وحشت انداختن است. تروریسم اقتصادی نیز به این معناست که یک کشور قدرتمند از لحاظ اقتصادی با بهره‌گیری از ابزارهای متعددی از جمله تحریم‌ها به دنبال فشار حداکثری بر کشور مقابل برای تأمین خواسته‌های خود و نفوذ بر آن کشور هستند و در این میان از بازیگران فراملی یا غیردولتی نیز استفاده می‌شود. این امر می‌تواند موجب اقدامات بی‌ثبات‌کننده متنوع، هماهنگ و پیچیده یا گسترده برای از بین بردن ثبات اقتصادی و مالی یک دولت به کار رود. این اقدامات چنانچه به وقوع بپیوندند ممکن است خشونت‌آمیز یا غیر آن باشد و می‌توانند تأثیرات آنی یا اثرات روانی داشته باشند که به نوبه خود عواقب اقتصادی نیز در بر خواهند داشت. ضمن اینکه در برخی از موارد، این تروریسم اقتصادی با تحریم‌های دارویی و غذایی سبب مرگ و میر بسیاری از افراد می‌شود. بنابراین تروریسم در ذات خود موجب واهمه و ارباب می‌شود و ابزاری برای رسیدن اهداف است. این ابزار گاهی از تهدید فراتر رفته و با اعمال خشونت، به صدمه زدن و کشتن انسانها می‌انجامد (دری نوگورانی، ۱۳۹۱).

۳-۱- جنگ اقتصادی

جنگ تجاری نتیجه بالقوه حمایت‌گرایی از تولیدات داخلی است. این وضعیت، شرایطی را توصیف می‌کند که یک سری کشورها علیه کشوری که موانع تجاری مانند تعرفه و سهمیه اعمال می‌کند، اقداماتی تلافی‌جویانه انجام می‌دهند. در حالی که رقابت اقتصادی امری مطلوب تلقی می‌شود، در برخی از موارد رقابت اقتصادی تبدیل به جنگ اقتصادی می‌شود. تحلیل ماهیت جنگ، انواع و ابزارهای آن و عوامل مؤثر بر وقوع آن، یکی از موضوعاتی مورد توجه صاحب‌نظران است. بسیاری مسئله اقتصاد را عامل اصلی بسیاری از جنگ‌ها تلقی کرده‌اند. در میان اقتصاددانان کمونیسم که با تکیه بر ماتریالیسم تاریخی، ریشه تغییر و تحولات اجتماعی را اقتصاد می‌دانند، عجیب نیست که علل وقوع جنگ نیز از کانال‌های اقتصادی تفسیر شود، چنانکه کارل مارکس،^۱ روزا لوکزامبورگ^۲ و لنین^۳ چنین نگرشی به مسئله جنگ داشتند. با این وجود، در میان لیبرال‌ها نیز این نوع نگرش به علل جنگ وجود دارد که از جمله آنان می‌توان به هابسون^۴ و بنتهام^۵ اشاره کرد (سپهری و دیگران، ۱۳۹۷). در حالی که جنگ‌ها می‌توانند علل اقتصادی داشته باشند، هم زمان می‌توانند ماهیت اقتصادی نیز داشته باشند و بنابراین در وهله اول می‌بایست میان جنگ‌ها با علل اقتصادی و جنگ‌ها با ماهیت اقتصادی تفاوت قائل شد. زمانی که جنگ‌ها ماهیت اقتصادی می‌یابند و طرفین درگیر در جنگ از ابزارهای اقتصادی به منظور غلبه بر رقیب استفاده می‌کنند، آنگاه می‌توان این تقابل را جنگ اقتصادی نامید. از این منظر جنگ اقتصادی عبارت است از منازعه و ستیزه‌جویی بر ضد کشور مقابل با استفاده از ابزارهای اقتصادی با هدف تضعیف قدرت اقتصادی و حتی براندازی سیاسی آن کشور (طغیانی، ۱۳۹۵). اصل اساسی در اقتصاد متعارف مسئله رقابت است. اقتصاددانان استدلال‌های گوناگونی در اهمیت رقابت اقتصادی و تأثیر آن بر رشد و توسعه اقتصادی داشته‌اند. بسیاری از مفاهیم بعدی از جمله جهانی‌سازی و اقتصاد جهانی نیز ریشه در همین مفهوم دارد؛ اما به نظر می‌رسد این استدلال‌ها تا زمانی خوشایند کشورهای غربی بود، که در اقتصاد جهانی پیشرو بوده‌اند و با اقناع ذهنی جامعه کشورهای کمتر توسعه یافته در لزوم جهانی‌سازی، مسیر صادرات کالاهای خود به کشورهای مختلف دنیا و واردات منابع اولیه آنها را در پیش گرفته‌اند. با ظهور اقتصادهای بزرگی مانند چین، منافع اصلی همه این کشورها به خطر افتاده و آنچه پیشتر تحت عنوان رقابت اقتصادی به عنوان یک مزیت تلقی می‌شد، امروز تبدیل به جنگ اقتصادی شده است. بدون تردید مزیت‌های بالای تولید کشورهای نوظهور از جمله چین، عرصه را بر کشورهای توسعه‌یافته مانند آمریکا تنگ کرده و استمرار رقابت اقتصادی منافع آنان را به خطر انداخته است. از این رو چین به عنوان تهدید شماره یک آمریکا محسوب می‌شود و جنگ اقتصادی نیز نتیجه همین تهدید است. چنانچه آمریکا اگر می‌توانست جنگ اقتصادی را از طریق تحریم‌های متعدد تبدیل به تروریسم اقتصادی می‌کرد، اما گره خوردن منافع آن با اقتصاد چین تا حد زیادی مانع از این موضوع شده است (کاشیان، ۱۴۰۰). از نگاه بسیاری از اقتصاددانان جنگ تجاری نوعی بازی دو سر باخت است. دولت ترامپ در برابر ورود محصولات کشورهای گوناگون به خصوص چین و حتی اروپا محدودیت‌هایی برقرار کرد که در عمل موجی از سیاست‌های حمایتی تلافی‌جویانه را به دنبال داشت. صدها میلیارد دلار از صادرات کشورهای گوناگون با مسائل جنگ تجاری مواجه شدند (قنبرلو، ۱۳۹۹). به طور کلی تا زمانی که منافع کشورها ایجاب می‌کند بر اساس رقابت اقتصادی به دنبال توسعه و

- 1- Karl Marx
- 2- Rozalia Luksenburg
- 3- Lenin
- 4- Hobson
- 5- Bentham

پیشرفت خواهند بود، چنانچه منافع یکی از آن‌ها دچار صدمه شود، رابطه آن‌ها تبدیل به جنگ اقتصادی شده و چنانچه کشوری قدرت اقتصادی بالایی داشته باشد، جنگ اقتصادی را تبدیل به تروریسم اقتصادی می‌کند.

۲- زمینه‌های جنگ تجاری چین و آمریکا

در مورد زمینه‌های جنگ تجاری دو کشور آمریکا و چین می‌توان به برداشت تهدیدآمیز آمریکا از توسعه فزاینده چین در ابعاد مختلف بعد از اصلاحات اقتصادی چین سخن به میان آورد. قبل از باید از هژمونی آمریکا و نظریاتی که اندیشمندان در مورد آینده نظام جهانی و افول هژمونی آمریکا مطرح کرده‌اند سخن گفت.

۲-۱- تهدید چین برای هژمونی آمریکا

دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ را اندیشمندان سیاسی بالاترین نقطه هژمونی آمریکا می‌دانند. از دهه ۱۹۹۰ میلادی آمریکا وارد عصری شد که از آن می‌توان به عنوان «دوران تسلط هژمونیک» نام برد. هژمونی آمریکا با تسلط بر سیستم اقتصادی بین‌المللی و با ابزارهای فناوری رایانه و اطلاعات آغاز شد که مرحله جدید از جهانی شدن را با هدایت آمریکا شکل داد (Sornarajah, 2006). بعد از جنگ سرد رهبری آمریکا وسیع‌ترین معنی خود را به دست آورد؛ این رهبری شامل وابستگی متقابل اقتصادی، قوانین و نهادهای چندجانبه، سیستم‌های سیاسی دموکراتیک و ارزش‌ها و هنجارهای جهانی می‌باشد. ایکنبری معتقد است که نظم لیبرال یک «نظمی باز و مبتنی بر قانون» است که محصول هژمونی آمریکاست (Acharya, 2020). مدعیان در حال گذار بودن نظام بین‌المللی، از آشفتگی نظام سرمایه‌داری، چرخش قدرت از غرب به شرق و تحولات اساسی در ماهیت روابط بین‌الملل سخن می‌گویند. در چرخش قدرت جهانی معاصر، واشنگتن خواهان در دست داشتن رهبری است، در حالی که آسیا و چین در حال رشد سریع بوده و همراه با اقتصاد رو به رشد خود، در حال تبدیل به توان نظامی و سیاسی است (نعیمی و دیگران، ۱۳۹۹). هرچند آمریکائیان با طرح تئوری «نظام تک قطبی» بعد از پیروزی در جنگ سرد، خود را فاتح نظام بین‌الملل قبلی و رهبر جهان آینده می‌دانند، ولی کشورهایی مانند روسیه و چین این تعبیر را نمی‌پذیرند (جهان‌بین و پرتو، ۱۳۹۴).

برآوردها نشان می‌دهد تا سال ۲۰۵۰، احتمالاً اندازه ترکیبی ۷ اقتصاد نوظهور (برزیل، چین، هند، اندونزی، مکزیک، روسیه و ترکیه) از گروه هفت (G7) (کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، ژاپن، انگلیس و آمریکا) پیشی می‌گیرد. با تغییر مرکز قدرت اقتصادی به سمت شرق، آسیا به یک مرکز اقتصادی مهم، نه فقط در زمینه تجارت و امور مالی، بلکه حسابداری، بیمه و قانون تجارت تبدیل می‌شود. ظرفیت مؤسسات مالی و تجاری بین‌المللی برای پذیرش این انتقال برای اطمینان از موثر بودن بازارهای بین‌المللی و جلوگیری از بلوک‌های تجاری رقابتی حیاتی خواهد بود. تجارت دیجیتال رشد خواهد کرد و می‌تواند تا سال ۲۰۵۰ به شکل غالب تجارت تبدیل شود (Powell-Turner, 2018). آسیا برای حمایت از نوآوری در فناوری و کارآفرینی سرمایه کافی دارد. چین اکنون از نظر سرمایه‌گذاری اولیه در رتبه دوم بعد از آمریکا قرار دارد. هند همچنین به سرعت در حال پیشرفت است. آسیا تقریباً نیمی از سرمایه‌گذاری جهانی را به خود اختصاص داده است (Tonby et al, 2019). بدین ترتیب کشورهایی مانند چین و هند موفق به حفظ رشد اقتصادی خود می‌شوند و تغییر قدرت اقتصادی از غرب به شرق ادامه خواهد یافت. هرچند در زمینه نظامی نیز قدرت‌هایی مانند چین و هند، مخصوصاً با داشتن سلاح هسته‌ای، قدرت‌هایی به مراتب قدرتمندتر از دوره کنونی خواهند شد. باید گفت تا ۲۰۴۰، با افزایش قدرت اقتصادی آسیا، قدرت دیپلماتیک، سیاسی و نظامی چین و تا حدود زیادی هند نیز رشد خواهد کرد، به

طوری که با قدرت ایالات متحده رقابت می‌کنند (Powell-Turner, 2018). بدون دلیل نیست که بری بوزان^۱ بعد از بررسی گزینه‌های ابرقدرتی در آینده می‌گوید: «چین مسلماً مناسب‌ترین شرایط عمومی را به عنوان یک رقیب احتمالی از خود نشان می‌دهد» (بوزان، ۱۳۸۹). جان مرشایمر^۲ نیز توصیه‌اش به مقامات امریکایی لزوم مهار چین، به عنوان یکی از گزینه‌های بالقوه هژمونی در آینده است (فاضلی، ۱۳۹۵). در نگاه‌های رئالیستی، قدرت فزاینده اقتصاد چین، انعکاس خود را از یک سو در جستجو و کنترل بازارهای جدید و جریان مواد خام و از سویی دیگر در توسعه توانمندی‌های نظامی‌اش به نمایش خواهد گذاشت (هدایتی شهیدانی، ۱۳۹۷).

۲-۲- توسعه اقتصادی و رقابت چین و آمریکا

دولت ترامپ طی چهار سال حیات خود حرکت‌های انقلابی مهمی علیه رژیم‌های لیبرال مخلوق آمریکا در سراسر جهان به خصوص تجارت آزاد ایجاد کرد. ناسیونالیسمی که دولت ترامپ بنا نهاد قرائتی تندروانه از ترجیح منافع ملی است که در آن ثبات سیستم بین‌الملل و منافع کشورهای دیگر چندان مورد اعتنا نیستند. شعار «اول آمریکا» حاوی این پیام است که آمریکا مصمم است به پیشبرد منافع ملی خود تمرکز کند، و اینکه کشورهای دیگر از این سیاست منتفع یا متضرر شوند دارای اهمیت نیست (قنبرلو، ۱۳۹۹). ترامپ بسیار واضح بیان کرد که بیش از آینده بشریت به عظمت آمریکا اهمیت می‌دهد (Harari, 2020). بر خلاف سایر رؤسای جمهور آمریکا که معتقد به تجارت آزاد بوده‌اند و آن را با بازی برد-برد محاسبه کرده‌اند، ترامپ آن را بازی برد-باخت و به نفع رقبای آمریکا در نظر گرفته است (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). بر این مبنا برخی از محققین سعی کرده‌اند جنگ تجاری چین و آمریکا را به سیاست‌های جناحی در آمریکا و یا انگیزه‌های شخصی و روحیه فردی رؤسای جمهوری همانند ترامپ مربوط سازند، شواهد حکایت از موضوعات دیگری دارد. در این خصوص گفته شده: با روی کار آمدن ترامپ، خط بطلان بر اصول لیبرالیسم کشیده شد. تفاوت بین نگرش اقتصاد سیاسی دولت وی و دولتمردان پیش از او بسیار است. شاید ایالات متحده در هیچ یک از دوره‌های تاریخ خود، اصول و اقداماتی این چنین حمایت‌گرایانه ندیده بود. با نگاهی اجمالی به دوران ریاست جمهوری قبلی، تفاوت فاحشی در مبانی نگاه اقتصاد سیاسی ترامپ قابل مشاهده است. دولت‌های قبل و بویژه دولت اوباما بر حفظ و گسترش همکاری‌ها در ابعاد گوناگون با قدرت‌های دیگر و لزوم ارتباطات میان دولت‌ها در سطح بین‌الملل تأکید داشته‌اند (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸)، ولی به نظر می‌رسد مقابله با چین ربطی به شخصیت یا انگیزه‌های ترامپ نداشته و به تهدید نفوذ چین در سیاست و اقتصاد جهانی باز می‌گردد. بررسی روند قدرت اقتصادی چین طی چند دهه گذشته، دلالت‌های جذابی نسبت به تغییر معادلات جهانی دارد.

در حالی که تا سال ۲۰۱۶ آمریکا بالاترین سهم از تولید ناخالص جهان را به خود اختصاص داده بود، از سال ۲۰۱۶ به بعد، این جایگاه، در اختیار چین قرار گرفته است و چینی‌ها با اختلاف، به قدرت بلامنازع اقتصادی دنیا تبدیل شده‌اند. این در حالی است که سهم ۲۱ درصدی آمریکا از تولید ناخالص جهان در سال‌های گذشته، به مرز ۱۵ درصد رسیده است و چین که در سال‌های گذشته کمتر از ۴ درصد از تولید ناخالص جهان را به خود اختصاص داده بود، در سال ۲۰۱۹ به مرز ۱۸ درصد رسیده است که ۲ الی ۳ درصد از آمریکا بالاتر است. از سوی دیگر بررسی روند صادرات کالا و خدمات چین و آمریکا به کشورهای مختلف دنیا نشان از آن دارد که چینی‌ها از سال ۲۰۱۲ گوی سبقت را از امریکایی‌ها ربوده‌اند

1- Barry Buzan

2- John Mearsheimer

و برای سالیانی متمدای است که چینی‌ها بیشترین صادرات به کشورهای دنیا را به خود اختصاص داده‌اند. از آنجا که توسعه صادرات یکی از مؤلفه‌های قدرت نرم نیز محسوب می‌شود، این روندها نشان از آن دارد که چینی‌ها سیطره و تسلط خود را بر کشورهای مختلف دنیا زیاد کرده‌اند (کاشیان، ۱۴۰۰).

اقتصاد امریکا برای چندین دهه است که با کسری تجاری بزرگی مواجه بوده که از بالا بودن نسبت واردات به صادرات حکایت دارد. طی سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۰، ۲۰۰۰ و ۲۰۱۰، کسری تجاری امریکا به ترتیب ۱۳/۰۶ میلیارد دلار، ۷۷/۸۵ میلیارد دلار، ۳۷۵/۰۵ میلیارد دلار و ۵۱۳/۹۰ میلیارد دلار بود که در آنها نسبت میزان کسری تجاری به تولید ناخالص داخلی از ۰/۵ درصد در سال ۱۹۸۰ به نزدیک ۳/۵ درصد در سال ۲۰۱۰ افزایش یافته است. در سال‌های اخیر تغییرات مهمی در بهبود اوضاع ایجاد نشده است. کسری تجاری امریکا در سال ۲۰۱۵ به رقم ۵۱۹/۸۴ میلیارد دلار رسید که ۲/۸۵ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور را تشکیل می‌داد. در دوره ترامپ هم در میزان کسری مذکور سیر افزایشی وجود داشته است. بر خلاف امریکا که با کسری تجاری سنگین طی سال‌های اخیر مواجه بوده است، چین مازاد تجاری رو به رشدی داشته است. این کشور در سال ۱۹۸۰ کسری تجاری کوچکی به میزان ۱/۱۵ میلیارد دلار داشت که پس از مدتی افت و خیز به مازاد رو به رشد تبدیل گردید. از سال ۱۹۹۴ تا کنون تراز تجاری چین همواره مثبت بوده است. در سال ۲۰۰۸ که مصادف با اوج‌گیری بحران اقتصادی در امریکا و غرب بود، چین ۳۴۸/۸۳ میلیارد دلار مازاد تجاری داشت. پس از مدتی کاهش، دوباره در سال ۲۰۱۵ به رقم بی‌سابقه ۳۸۵/۸۴ میلیارد دلار افزایش یافت که معادل ۳/۲۴ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بود. سپس دوباره چند سالی کاهش پیدا نمود (قنبرلو، ۱۳۹۹). نکته مهم این است که بخش قابل توجهی از کسری تجاری امریکا از تجارت این کشور با چین نشأت می‌گیرد. ارزش کالاهای تجاری بین امریکا و چین در سال ۱۹۸۰، که اصلاحات اقتصادی چین به تازگی شروع شده بود، حدود ۵ میلیارد دلار بود. طی سال‌های بعد رشد سریعی ایجاد شد، تا اینکه در سال ۲۰۱۵ به نزدیک ۶۰۰ میلیارد دلار رسید. آنها به شرکای تجاری بزرگی برای یکدیگر تبدیل شدند، اما مسئله این است که معمولاً امریکا در برابر چین کسری تجاری داشته است. در جریان تجارت کالا بین دو کشور کسری امریکا از ۳۸/۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۳۶۷/۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۵ رسید (Morrison, 2018). از دلایل اصلی ترامپ بر ضرورت تجارت منصفانه و در ادامه، شکل‌گیری جنگ تجاری، همین مسئله بوده است. البته کسری تجاری ضرورتاً به معنای افول و بحران نیست، اما افزایش شدید آن می‌تواند نشانه ضعف در مقابل رقبا باشد.

با این توضیحات اکثریت نظریه‌پردازان معتقدند که آینده نظام جهانی حداقل در حوزه اقتصادی در اختیار چین خواهد بود. چین طی سه دهه اخیر با میانگین رشد ۸ درصد موفق‌ترین اقتصاد جهان بوده است (فاضلی، ۱۳۹۵). رشد اقتصادی ۸ درصدی برای چین بعد از اصلاحات اقتصادی دنگ شیائوپنگ^۱ محقق شد. بسیاری از اقتصاددانان پیشبینی می‌کنند که با تداوم این رشد اقتصادی، چین در سال ۲۰۲۵ بتواند خود را به عنوان بزرگترین اقتصاد دنیا معرفی کند (موسوی، ۱۴۰۰). آمار صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۱۷ نشان می‌دهد که سهم تولید ناخالص داخلی کشورها در اقتصاد جهانی بر اساس قدرت برابری خرید چهار تحولاتی قابل توجه شده است. بر اساس این ارقام، چین سهم بیشتری نسبت به امریکا از اقتصاد دنیا را در سال ۲۰۱۷ به خود اختصاص داده است (هدایتی شهیدانی، ۱۳۹۷). برآوردها نیز نشان می‌دهد که چین در سال ۲۰۵۰ از حدود ۷۰ هزار میلیارد دلار تولید ناخالص داخلی برخوردار خواهد بود، در حالی که



این رقم برای آمریکا ۳۸ هزار میلیارد دلار خواهد بود. مطابق برآوردهای دیگر سهم چین از تولیدات جهانی از ۱۱ درصد فعلی به ۴۰ درصد می‌رسد و سهم آمریکا از ۲۲ درصد فعلی به ۱۴ درصد تنزل پیدا می‌کند (فاضلی، ۱۳۹۵).

۳- دلایل و روند جنگ تجاری چین و آمریکا

در اوت ۲۰۱۵ بانک مرکزی چین ارزش یوان را در برابر دلار ۳ درصد کاهش داد. در پی این کاهش ناگهانی قیمت کالاها و ارزش پول اقتصادهای نوظهور افت کرد و بازارهای سهام اروپا و آمریکا دچار تلاطم شدند. این اقدام موجی از آشفتگی را در بازارهای سهام و ارز سراسر جهان به وجود آورد و منجر شد تا کارشناسان اقتصادی به آغاز فاز جدیدی از جنگ ارزی هشدار دهند (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). مداخله یارانه‌ای که دولت چین برای پایین نگه داشتن نرخ ارز خود می‌کند عملاً به افزایش شدید واردات آمریکا از چین و کسری تجاری شدید آمریکا در برابر چین یاری می‌رساند. این مسئله تأثیر منفی بر بخش‌های صنعتی آمریکا گذاشته است. از جولای ۲۰۰۵ تا جولای ۲۰۰۸ نرخ ارز رسمی چین از ۸/۲۸ به ۶/۸۳ یوان به ازای هر دلار رسید. پس از وقوع بحران مالی ۲۰۰۸ و آشکار شدن اثرات آن، دولت چین این سیاست را متوقف و نرخ ارزش را تا ۲۰۱۰ به میزان ۶/۸۳ یوان به ازای هر دلار، به منظور کمک به محدود کردن تأثیر کاهش شدید تقاضای جهانی برای محصولات چینی، ثابت نگه داشت، اما با عبور از بحران مالی ۲۰۰۸، از ژوئن ۲۰۱۰ سیاست ارزی چین با سرعتی آهسته‌تر از گذشته ادامه یافت. سقوط ارزش یوان یک سیاست عمدی برای افزایش رشد اقتصادی به هزینه شرکای تجاری چین است. صندوق بین‌المللی پول نیز در مه ۲۰۱۵ به کم ارزش‌گذاری نرخ ارز چین اذعان و در جولای ۲۰۱۶ اعلام کرد که دولت چین در سال ۲۰۱۵ به شدت در بازار نرخ ارز مداخله کرده و مانع از افزایش ارزش آن شده و نیروهای داخلی بازار چین نیز در حال پایین آوردن ارزش ارز چین‌اند (Garrett, 2011). آمریکایی‌ها معتقدند دولت چین با مداخله‌ای فراتر از نظارت‌های متعارف دیگر دولت‌ها، نرخ برابری پول خود را در برابر دلار پایین نگه می‌دارد و با این کار از قدرت رقابت بنگاه‌های آمریکایی کاسته است. تصور آمریکا این است که اگر چین دست از مداخله در بازار ارز بردارد و یوان شناور شود، صادرات آمریکا به چین افزایش پیدا می‌کند و این تحول موجب کاهش فشارهای رکودی و تقویت بنیه مصرف‌کنندگان آمریکایی خواهد شد (مجوزی، ۱۳۹۰)، اما چینی‌ها تا کنون در برابر این خواسته مقاومت کرده‌اند. از طرفی گسترش قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی چین و نوع سیاست‌های اقتصادی آنها که روند رشد اقتصادی چین را استمرار می‌بخشد برای آمریکایی‌ها خوشایند نبوده و لذا سیاست‌های جدیدی را بر خلاف تئوری‌های خود در پیش گرفتند.

در حالی که اقتصاد آمریکا برای سالیان متمادی از نظریه بازار رقابتی دفاع می‌کرد، در مقابل این رفتار چین عکس‌العمل نشان داد. به گفته ترامپ معاملات تجاری به صورت یکجانبه به ضرر آمریکا و به نفع رقبای کلیدی آن رقم خورده است. موافقتنامه‌های تجارت آزاد توان تولیدی آمریکا را فلج کرده و نیروی کار این کشور را در موقعیت سختی قرار داده است. در رفتار تجاری کشورهای دیگر با آمریکا بی‌عدالتی فاحشی وجود دارد که بایستی برطرف شود. نه فقط چین در مقام دومین اقتصاد جهان با دستکاری ارزش پول ملی به مناسبات تجاری ناعادلانه‌ای دست زده است، بلکه این مناسبات ناعادلانه در رفتار سایر شرکا و متحدان نیز دیده می‌شود (یزدان پناه، ۱۳۹۵). جدای از اتهام حمایتگری متقلبانیه علیه کشورهایی مثل چین، دولت ترامپ بر آن بوده که بعضی از طرف‌های تجاری از جمله چین، هند، اندونزی، مالزی، تایلند، برزیل، آرژانتین، رومانی و اوکراین تحت مقررات سازمان تجارت جهانی در جایگاه کشورهای در حال توسعه شناخته شده‌اند و به تبع آن از امتیازات خاصی نیز بهره می‌برند که غیرمنصفانه و توجیه‌ناپذیرند. در حالی که این طیف از کشورها

در دهه ۱۹۹۰ در حال توسعه شناخته می‌شدند، از آن زمان تا کنون بیش از دو دهه گذشته است و توانمندی تجاری‌شان بعضاً به حدی رسیده که در صورت ادامه برخورداری از امتیازات ویژه می‌توانند به تولید و اشتغال در امریکا صدمه وارد کنند. راه حل دولت ترامپ استفاده از قوانین داخلی امریکا برای خارج کردن نام بعضی کشورها از لیست گروه کشورهای در حال توسعه بود. در این صورت، امریکا در برابر محدودیت‌های حمایتی این کشورها امکان تلافی خواهد داشت. ترامپ بخصوص روی چند کشور از جمله چین و هند تأکید زیادی داشت و چند بار به انحاء مختلف بیان داشت که امریکا آنها را در جایگاه کشورهای در حال توسعه نمی‌شناند، مگر این که خود امریکا نیز در حال توسعه شناخته شود (قنبرلو، ۱۳۹۹). همچنین ترامپ چین را متهم کرد که مالیات مضاعفی بر روی کالاهای آمریکایی اعمال می‌کند (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸).

دلیل دیگر در حوزه مالکیت معنوی بود. تحلیل سال ۲۰۱۷ دفتر نمایندگی تجاری امریکا از روندهای جهانی مالکیت معنوی نشان از حفظ ناکافی و ناکارآمد مالکیت معنوی و دسترسی نابرابر افراد آمریکایی به بازارها دارد که متکی بر حفظ مالکیت معنوی است. حفظ اسرار تجاری نیز همچنان معضلی جدی است؛ طبق گزارش کمیسیون دزدی مالکیت معنوی از سوی هزاران بازیگر چینی همچنان بی حد و حصر است. حفاظت از مالکیت معنوی یکی از محرک‌های اصلی جنگ تجاری ایالات متحده علیه چین بود که باعث شد امریکا بر اکثر کالاهای چینی تعرفه وضع کند (جعفری‌فر و ذکاء، ۱۴۰۱). به دلایلی که مطرح شد ترامپ شروع به تهدید کشورهای مختلف از جمله چین نمود. بعد از یک سال تهدید سرانجام ترامپ یک جنگ تعرفه‌ای را علیه چین در مارس ۲۰۱۸ آغاز کرد (کیوان حسینی و نورانی، ۱۳۹۸). ترامپ در مارس ۲۰۱۸ آیین‌نامه‌ای را برای اعمال ۲۵ درصد تعرفه بر واردات فولاد و ۱۰ درصدی بر آلومینیوم ابلاغ کرد که هدف اصلی آن ضربه زدن به چین بود. علاوه بر این ترامپ در آوریل ۲۰۱۸ فهرستی از محصولات چینی را با تعرفه وارداتی معادل ۵۰ میلیارد دلار تعیین کرد. در مقابل و در همان ماه، چین با ارائه فهرستی از کالاهایی که بر روی آن تعرفه وارداتی اعمال خواهد شد، از جمله تحمیل ۲۵ درصدی مالیات بر سوای وارداتی اقدامات تجارت تلافی‌جویانه خود را به اطلاع امریکا رساند (Carvalho et al, 2019: 2). در جولای ۲۰۱۸، امریکا حقوق گمرکی ۲۵ درصد بر واردات چین به ارزش ۳۴ میلیارد دلار وضع کرد. این حقوق گمرکی عمدتاً به محصولات فناوری پیشرفته نظیر قطعات هواپیما، باتری‌ها، تلویزیون‌های شیشه‌ای مسطح و تجهیزات پزشکی تخصصی تعلق دارد. نماینده تجاری امریکا بعد از اعمال اولین تعرفه‌های قانون ۳۰۱، فهرستی منتشر کرد که شامل ۶۰۰۰ کالای تجاری ساخت چین می‌شود. ارزش تعرفه‌های تجاری این لیست حدود ۲۰۰ میلیارد دلار است. بر هر یک از این محصولات در اواخر سپتامبر ۲۰۱۸ به میزان ۱۰ درصد حقوق گمرکی وضع شد و در یکم ژانویه ۲۰۱۹ این میزان به ۲۵ درصد رسید (درج و بصیری، ۱۴۰۰).

بنابراین ترامپ اعلام کرد که واشنگتن تعرفه ۱۰ درصدی جدیدی را بر روی واردات کالاهای چینی به ارزش ۲۰۰ میلیارد دلار وضع می‌کند که این تعرفه‌ها از تاریخ ۲۴ سپتامبر آغاز شد. دولت چین نیز با انتشار فهرستی حاوی حدود ۱۰۰ کالای آمریکایی از جمله اتومبیل، هواپیما و طیف وسیعی از محصولات کشاورزی ایالات متحده به ارزش تقریبی ۵۰ میلیارد دلار، اعلام کرد که زیان اقدام امریکا را با اعمال تعرفه ۲۵ درصدی بر این محصولات امریکا جبران خواهد کرد (عباسی خوشکار، ۱۳۹۸). از اکتبر سال ۲۰۱۸، تعرفه‌های امریکا کالاهای واسطه‌ای را در درجه اول در بخش الکترونیک و ماشین آلات با ارزش ۲۳۱ میلیارد دلار هدف قرار داد. در پاسخ، چین تا حد زیادی محصولات خودرویی و کشاورزی امریکا را هدف قرار داد که بزرگترین حجم از واردات کالا از امریکا را تشکیل می‌دهد (کاشیان، ۱۴۰۰).

امریکا علاوه بر تحمیل تعرفه‌های اضافی برای محصولات وارداتی چینی، محدودیت‌هایی را نیز برای انتقال فناوری چین و فعالیت‌های تجاری برخی از شرکت‌های چینی به ویژه هواوی ایجاد کرد. این اقدام موجب نگرانی چینی‌ها شد که تشدید جنگ تجاری به یک جنگ فنی می‌تواند منجر به جدایی بین اقتصادهای دو کشور شود (زاهدی خطیر و صالحی، ۱۴۰۱). به دلیل رشد اقتصادی قابل توجه چین در طی سال‌های گذشته در ادامه سیاست‌های دولت ترامپ در قبال چین، سند موقت راهبرد امنیت ملی آمریکا در دولت جو بایدن نیز چین را به عنوان تهدیدی برای ایالات متحده معرفی کرده است (موسوی، ۱۴۰۰). بعد از روی کار آمدن جو بایدن، وی نیز اعلام کرد که او هیچ اقدام فوری برای لغو تعرفه‌های جنگ تجاری انجام نخواهد داد، ولی مذاکرات دو کشور در این موضوع ایجاد شد. به طوری که مثلاً لیو هه^۱، معاون نخست وزیر چین، با جنت لویییز یلن^۲، وزیر خزانه داری آمریکا، در این مورد به نقل از این افراد گفتگوی «عملگرایی» و صریح^۳ را در ۲۰۲۲/۷/۵ آغاز کردند (زاهدی خطیر و صالحی، ۱۴۰۱)، این مسیر کماکان ادامه دارد.

۴- تأثیر جنگ تجاری بر سیاست‌های داخلی و خارجی چین

به طور کلی نظر اقتصادی آمریکا و چین در جنگ تجاری بازنده خواهند بود. تعرفه‌های تقابلی باعث افزایش قیمت واردات، اختلال در صادرات، افزایش هزینه‌ها و تعویق رشد اقتصادی می‌شود (کاشیان، ۱۴۰۰). رابطه تجاری دو طرفه آمریکا و چین یک عامل حیاتی برای اقتصاد دو کشور است، به طوری که هرگونه تغییر و تحول در هریک از کشورها تأثیر شگرفی در اقتصاد دیگری دارد. حجم روابط تجاری بین دو کشور از رقم ۵۰۰ میلیارد دلار فراتر رفته و هرگونه محدودیت و تهدید فراتر از آستانه عمل مناسبات، برای هر دو کشور بسیار هزینه‌زا خواهد بود (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). صادرات چین به آمریکا بیش از ۵۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ کاهش پیدا کرد و همزمان صادرات آمریکا به چین نیز بیش از ۳۷ میلیارد دلار دچار کاهش شد. این جنگ تولید ناخالص داخلی آمریکا را ۹/۵ میلیارد یورو و تولید ناخالص داخلی چین را ۳۰/۴ میلیارد یورو در این سال کاهش داد (Felbemayer and Steininger, 2019). جنگ تجاری باعث کاهش رشد اقتصادی چین و آغاز فرایند انقباض اقتصادی چین می‌شود. در گزارش صندوق بین‌المللی پول، تأثیرات منفی ادامه تنش تجاری و وضع تعرفه‌های انتقام‌جویانه بین آمریکا و چین در قالب کاهش اعتماد در بازار کسب و کار ذکر شده است که منجر به کاهش سرمایه‌گذاری و انقباض شرایط بازار مالی می‌شود (عباسی خوشکار، ۱۳۹۸). یکی از اقدامات ترامپ تلاش برای خروج شرکت‌های آمریکایی از چین بود. بر اساس برآوردهای مؤسسه تحقیقاتی گروه رودیوم، شرکت‌های آمریکایی بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۷ در مجموع ۲۵۶ میلیارد دلار در چین و چین ۱۴۰ میلیارد دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده است. ترامپ از شرکت‌های چینی می‌خواست که چین را ترک کنند (جعفری‌فر و ذکاء، ۱۴۰۱). آمار جداول ۱-۴ و ۲-۴ بر اساس تعرفه ۱۰ تا ۴۰ درصد بر واردات آورده شده است. همانگونه که در این جداول مطرح شده، تغییرات حاصل از جنگ تجاری در شاخص‌های اقتصادی طرفین به یک اندازه نیست، این آمار نشان دهنده تغییرات منفی فاحش در آمارهای تجاری و اقتصادی چین است که در مقابل تغییرات تجاری آمریکا ملموس‌تر و عمیق‌تر است (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸).

جدول ۱-۴: تغییر درآمد

1- Liú Hè

2- Janet Louise Yellen

ردیف	تغییر در درآمد واقعی (میلیارد یورو)
امریکا	۳۴/۶۸
چین	-۹۲/۹۸

جدول ۲-۴: تغییر در تجارت

صادرات	واردات	تغییر در تجارت
امریکا	امریکا	-۲/۶
چین	چین	-۴۶/۸

با توجه به مواردی که مطرح شد مشخص است که این جنگ تجاری نه تنها بر سیاست داخلی و خارجی آمریکا و چین تأثیرات زیادی دارد، بلکه می‌تواند بر کل اقتصاد جهانی و کشورهای مختلف تأثیرگذار باشد، ولی در این بخش به تأثیرات جنگ تجاری بر سیاست داخلی و خارجی چین پرداخته می‌شود.

۴-۱- تأثیرات داخلی

محدودیت در دسترسی چینی‌ها به تکنولوژی پیشرفته به دولت ترامپ محدود نشده و این مسئله در دولت بایدن نیز اعمال شده است. در ادامه اقدامات ترامپ، بایدن نیز محدودیت‌های وسیعی بر صادرات تکنولوژی‌های ترانه‌ای به چین وضع کرد (زاهدی خطیر و صالحی، ۱۴۰۱). بنابراین یکی از حوزه‌های اصلی که تحت تحریم ایالات متحده قرار گرفت حوزه فناوری‌های پیشرفته است. بنابراین یکی از تأثیراتی که جنگ تجاری بر سیاست داخلی چین داشته است این است که چینی‌ها مجبور به سرمایه‌گذاری داخلی زیادی در این حوزه شده‌اند.

در این جنگ اقتصادی چین می‌بایست برای فرار از دام درآمد متوسط به سمت صنایع با فناوری پیشرفته و صدور آن حرکت کند. این برنامه شامل یارانه‌های دولت، سرمایه‌گذاری‌های سنگین در تحقیقات و نوآوری و اهداف تولید مبتنی بر محتوای محلی است. در محیط پرتنش بین‌المللی امروزی، نوآوری‌های فن‌آورانه همچون هوش مصنوعی، اتوماسیون، رباتیک، فناوری کوانتومی و تکنولوژی فضایی امتیازاتی استثنایی برای دولت‌ها محسوب می‌شوند و نوعی از رقابت جهانی قدرت را شکل می‌دهند (کاشیان، ۱۴۰۰). چین با سرمایه‌گذاری‌ها و تدوین سیاست‌های خود در این زمینه‌ها توجه غرب را به خود متمرکز کرده و اکنون به‌عنوان یک رقیب یا حتی دشمن مهم ایالات متحده مطرح شده است. چین در برنامه جامع خود در عرصه فناوری‌ها سعی کرده است از فرصت‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و تجاری ناشی از فناوری‌های نوین برای تبدیل شدن به رهبر جهان استفاده کند. در استراتژی چین و در چارچوب مکانیسم‌های هماهنگ از شرکت‌های دولتی حمایت بیشتری به عمل می‌آید، به تحقیق و توسعه اولویت داده می‌شود و صنعتی‌سازی با فناوری پیشرفته را تضمین می‌کند و برنامه‌های نوآورانه را تقویت می‌کند.

این ادعا وجود دارد که دولت چین با مداخله در بخش‌های صنعتی و فناوری باعث انتقال اجباری فناوری می‌شود. در واقع، اتهام اصلی از طرف آمریکا به چین این است که شرکت‌های آمریکایی مجبور هستند فناوری‌های خود را برای دسترسی به بازار چین به شرکت‌های چینی منتقل کنند. چین از محدودیت‌های مالکیت خارجی از جمله الزامات سرمایه‌گذاری مشترک و سایر محدودیت‌های سرمایه‌گذاری و صدور مجوز اداری برای تحت فشار قرار دادن شرکت‌های



امریکایی برای انتقال فناوری به نهادهای چینی استفاده می‌کند که این کار ارزش سرمایه‌گذاری و فناوری آمریکا و رقابت جهانی شرکت‌های امریکایی را تضعیف می‌کند. محدودیت‌های چین توانایی چانه‌زنی و تعیین شرایط مبتنی بر بازار برای انتقال فناوری از صاحبان فناوری آمریکا محروم می‌کند. چین سرمایه‌گذاری سیستماتیک در شرکت‌های آمریکا و تملک آنها توسط شرکت‌های چینی را برای دستیابی به فناوری‌های پیشرفته و مالکیت معنوی و انتقال فناوری در مقیاس وسیع در صنایعی که از نظر برنامه‌های صنعتی دولت چین مهم تلقی می‌شود، هدایت و تسهیل می‌کند. چین با قرار دادن تنگناهای گوناگون در مسیر صاحبان سرمایه و تکنولوژی توانست فناوری‌های مورد نیاز را کسب کند (زاهدی خطیر و صالحی، ۱۴۰۱)، و اکنون که تحت تحریم قرار گرفته، سرمایه‌گذاری‌های بسیاری در این بخش انجام داده است.

مسئله بعد ایت است که چین در حوزه داخلی مجبور شده است سیاست‌هایی به نفع قوانین تجارت بین‌المللی اتخاذ کند. چین تحت فشار آمریکا طی سال‌های ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ به تدریج برخی از قوانین مربوط به تجارت عادلانه فناوری را اصلاح کرد. در مارس ۲۰۱۹ چین قانون سرمایه‌گذاری خارجی را که از اول ژانویه ۲۰۲۰ به اجرا درآمد را ابلاغ کرد. ماده ۲۲ این قانون تصریح می‌کند که دولت از حقوق مالیکت معنوی سرمایه‌گذاری خارجی و شرکت‌های سرمایه‌گذاری خارجی و از حقوق صاحبان حقوق مالیکت معنوی محافظت می‌کند و افراد یا نهادهای نقض کننده حقوق قانونی باید پاسخگو باشند. شرایط همکاری فنی نیز به وسیله مذاکره مساوی بین طرفین سرمایه‌گذاری با توجه به اصول عدالت تعیین می‌شود و تحمیل هرگونه انتقال فناوری و اطلاعات محرمانه توسط آژانس‌های اداری و کارکنان آنها ممنوع است (Lee, 2020).

همچنین چین در مقطع فعلی از بحران امنیت غذایی در کشور خود نگرانی جدی دارد. از آنجا که جنگ اوکراین موجب شده است تا تولید کشاورزی این دو کشور تحت‌الشعاع قرار گیرد، چین به‌طور یقین سطح بالاتری از وابستگی را به استرالیا، آمریکا و برخی دیگر از کشورهای غربی پیدا خواهد کرد. تأمین امنیت غذایی به یکی از دستورکارهای کلیدی حزب کمونیست بدل شده و رئیس‌جمهور این کشور بر خوداتکایی در تأمین نیازهای غذایی مردم این کشور تأکید کرده است. پیش از آغاز جنگ اوکراین، چین عمدتاً به دلیل تنش‌های فزاینده با غرب استراتژی توسعه اقتصادی خود را به چرخه دوگانه تغییر داده بود. در این چرخه خوداتکایی، کاهش وابستگی به غرب در برخی حوزه‌ها به‌ویژه امنیت غذایی و امنیت انرژی و گسترش روابط با جهان در حال توسعه به‌ویژه روسیه برای تأمین امنیت غذایی و انرژی مورد تأکید قرار گرفته بود. جنگ اوکراین، امنیت انرژی و امنیت غذایی چین را در مخاطره قرار داده؛ زیرا روسیه به‌عنوان یکی از تأمین‌کنندگان کلیدی، تحریم شده و جنگ توان تولید و صادرات روسیه را کاهش داده است (زارعی، ۱۴۰۱).

همچنین بانک مرکزی چین اقداماتی برای مقابله با سلطه دلار انجام داده است. با توجه به پیچیدگی‌ای که در سیستم نوین بین‌الملل دیده می‌شود، هرکدام از اقدامات طرفین در قالب فشارهای فرایندی از جانب چالشگر و یا ساختاری از جانب قدرت برتر، نمود پیدا می‌کند. به عنوان مثال سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی در راستای به چالش کشیدن برتری دلار و در قالب ارتباطات در سیستم شبکه‌ای روابط بین‌الملل نمود پیدا می‌کند. دلار آمریکا سالهاست که به عنوان ارز قوی در دنیا شناخته شده است و اکثر معاملات بین‌المللی بر مبنای آن انجام می‌شود. این اقدام بانک مرکزی چین می‌تواند در راستای مقابله با برتری دلار و موازنه‌بخشی به سیستم مالی دنیا دیده شود. در سیستم پیچیده نوین بین‌الملل که اساس آن را شبکه‌های ارتباطات پایه شکل داده‌اند، موازنه قوا نیز به حالت هوشمند و بر مبنای اطلاعات نمود پیدا کرده است. چین در اقدامی هوشمندانه در قالب ترسیم نقشه ارتباطات در شبکه، با ایجاد

سیستم مالی بر مبنای یوان، سمتگیری ارتباطات درون شبکه را به شکل دلخواه خود و در راستای موازنه و برقراری نظم موردنظر خود تغییر داده است. چین با برقراری سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی، شاهراه‌های ارتباطی مالی مورد نظر خویش را جایگزین سوئیفت کرده است (موسوی، ۱۴۰۰).

مسئله بعد این است که نرخ رشد اقتصادی چین در نتیجه جنگ تجاری به پایین‌ترین میزان خود در یک دهه اخیر رسیده است. مقامات چینی نگرانند که مبدا این کاهش نرخ رشد اقتصادی مقدمه‌ای برای یک افت شدیدتر باشد. سال ۲۰۱۸ زمزمه‌های نگران‌کننده از اقتصاد چین در همه‌جا شنیده می‌شد؛ به نظر می‌رسید تنش‌های تجاری با آمریکا سرانجام به یک جنگ تجاری تمام عیار منجر خواهد شد، بازارهای بورس چین در حال سقوط بودند و کارآفرینان از شرکت‌های قدرتمند دولتی که عرصه را بر آنها تنگ کرده بودند، شکایت داشتند. از طرفی تلاش‌های دولت چین برای کاهش سطح بدهی‌های بنگاه‌ها و خانوارها، نظام مالی این کشور را به لرزه انداخته و باعث شده بود که بانک‌ها برای اعطای وام و تسهیلات بسیار محتاطانه‌تر از قبل رفتار کنند. اما در نیمه دوم سال ۲۰۱۸، دولت چین رویه کاملاً متفاوتی را در پیش گرفت. نرخ مالیات بر درآمد اشخاص و مالیات بر سود شرکت‌ها کاهش یافت و به بانک‌های دولتی دستور داده شد که تسهیلات بیشتری به کسب و کارهای کوچک اعطا کنند. علاوه بر این، ماشین توسعه زیرساخت‌های چین بار دیگر به راه افتاد، در حالی که ماه‌ها بود که در راستای همان هدف کاهش سطح بدهی‌ها با هیچ پروژه شهری جدید موافقت نمی‌شد، در اواسط فصل تابستان وضعیت تغییر کرد و چندین شهر مهم چین از جمله شانگهای پروژه‌های بزرگی را کلید زدند. فروش ماشین آلات گودبرداری که معیاری برای رشد ساخت و سازهای شهری قلمداد می‌شود، در سه ماهه نخست سال ۲۰۱۹ به بالاترین میزان فصلی خود در چین طی ۸ سال اخیر رسیده است (سلمان تبار و دیگران، ۱۳۹۸). نکته حائز اهمیت در این میان این است که چرا دولت چین به سرعت در حال استفاده از همه ابزارهای خود برای رونق بخشیدن به اقتصاد این کشور است؟ پاسخ این سؤال شاید به عوامل سیاسی مربوط باشد. در شرایطی که مذاکرات تجاری چین و آمریکا به مراحل حساسی رسیده است، دستیابی به رشد اقتصادی بالاتر می‌تواند اعتماد به نفس چین را در مذاکرات افزایش داده و قدرت چانه‌زنی نمایندگان این کشور را بالاتر ببرد. در ادامه به تأثیراتی که جنگ تجاری بر سیاست خارجی چین داشته است پرداخته می‌شود.

۴-۲- تأثیرات خارجی

به نظر می‌رسد بعد از جنگ تجاری چین در سیاست خارجی خود فعالیت و تحرک بیشتری نسبت به قبل بویژه در آسیا داشته است. این کشور سعی کرده است با کشورهایی که در نظام بین‌الملل قدرت بیشتری دارند و به نوعی با ایالات متحده تنش دارند نیز وارد تعامل و تجارت بیشتری شود. همچنین یکی از مواردی که مورد توجه چین بوده توجه بیشتر به نهادهای بین‌المللی، بویژه نهادهایی است که خود چین در آن نقش ویژه‌ای دارد. البته به موازات با این فعالیت و تحرک، باید به این مطلب نیز اشاره شود که در همه این موارد ایالات متحده به عنوان رقیب اصلی چین، سعی کرده است تا مانع موفقیت این اقدامات شود. چین نیز سعی کرده است تا با احتیاط بیشتری نسبت به آمریکا در سیاست خارجی رفتار کند.

۴-۲-۱- تعمیق روابط اقتصادی در آسیا

در حال حاضر، شواهدی در دست است که نشان می‌دهد چین در تلاش است تا یک لنگر اقتصادی بالقوه برای منطقه خود باشد و در عین حال روابط اقتصادی را با اقتصادهای نوظهور فراتر از آسیا تعمیق بخشد. واردات کالاهای



مصرفی در چین بیش از ده برابر افزایش یافته است. تنها از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۷ واردات کالاهای چین به اندازه واردات ده ساله دو کشور ژاپن و کره جنوبی افزایش یافته است. بیشتر واردات مربوط به آسیا با ۳۷ درصد است که از کل واردات ۲۸ درصد مواد غذایی و ۴۱ درصد دیگر حمل و نقل و ارتباطات است. همچنین طبق اعلام بانک توسعه آسیا، شرکتهای چینی در سال ۲۰۱۸ سرمایه‌گذاری خود را برای توسعه آسیا سه برابر کرده‌اند (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). چین به دنبال اختلال در بازار اقتصادی خود با آمریکا در پی بازارهای مصرفی نوین، مسیر اقتصادی و تجاری خود را به آسیا تغییر داده است. چین در پی رفع برآیند منفی اقتصادی خود و همینطور حفظ رشد اقتصادی چندین ساله به آسیا به عنوان مکان نوین تداوم رشد و بازار مصرفی و سرمایه‌گذاری می‌نگرد. این امر با بررسی سیر اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز، آسیای شرقی و همچنین خاورمیانه با تمرکز بر حوزه خلیج فارس قابل مشاهده است. در ابتدا به حوزه آسیای شرقی پرداخته می‌شود.

چین معتقد است تلاش‌های آمریکا برای تقویت روابط تجاری با ژاپن و دیگر کشورهای جنوب شرق آسیا جلوه‌ای از راهبردهای مرزی آمریکا برای بازداشتن قدرت و نفوذ چین در این منطقه است. ویتنام و مالزی از جنگ تجاری ایالات متحده و چین بیشترین بهره را خواهند برد، خصوصاً در تولید محصولات فناوری اطلاعات و ارتباطات و تولید کالاهای مصرفی همچون تلفن همراه و لپتاپ. شرکت‌های عمده الکترونیکی در این کشورها فعالیت دارند و بدان معنی است که قادر خواهند بود از سرمایه‌گذاری و تولید بهره ببرند. علاوه بر این، ملاحظات مثبت در مورد محیط کسب و کار مانند وجود یک سیستم روشن و پایدار برای قانون شرکت‌ها در مالزی و سیاست‌های قوی تقویت سرمایه‌گذاری در ویتنام از طریق قوانین ویژه اقتصادی به جذابیت دو کشور برای شرکت‌هایی که آنها را به عنوان مراکز بالقوه سرمایه‌گذاری در فناوری اطلاعات و ارتباطات در نظر می‌گیرند، افزوده است. به همین دلیل چین سعی بلیغ داشته تا در این کشورها سرمایه‌گذاری‌های مربوطه را انجام دهد. به عنوان نمونه ویتنام در مقایسه بامدت مشابه در ۲۰۱۸ شاهد افزایش ۸۱ درصدی در حجم سرمایه‌گذاری خارجی توسط چین در آوریل ۲۰۱۹ بود (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). همچنین آسیای مرکزی نیز مورد توجه ویژه این کشور قرار گرفته است.

بعد از مسائل جنگ تجاری بین چین و آمریکا، چین توجه بیشتری به آسیای مرکزی داشته است. اولویت رهبران چین در آسیای مرکزی به عنوان عقبه استراتژیک، اهمیت گسترش روابط تجاری و اقتصادی دو جانبه با طراحی استراتژی جدید کمر بند اقتصادی جاده ابریشم است. افزایش سرمایه‌گذاری و تلاش برای همگرایی تجاری اقتصادی با کشورهای منطقه از طریق توسعه و بهبود زیرساخت‌هایی نظیر بزرگراه‌ها، خطوط لوله انتقال انرژی و راه آهن همچنین دارای اهمیت سیاسی، اقتصادی برای توسعه و پیشرفت مناطق جدایی طلب در شمال غرب چین است (رفیع و بختیاری، ۱۳۹۵). ابتکار یک کمر بند یک جاده چین پروژه‌ای است که هدف آن احیای جاده ابریشم تاریخی به یک شکل جدید است که شامل امتدادهای شرقی، غربی و جنوبی می‌باشد. علاوه بر آن، سیاست‌گذاران در چین با شروع این پروژه به دنبال فرار کردن از سقوط پیش‌بینی شده رشد اقتصادی هستند، پروژه‌های جاده ابریشم می‌توانند فرصت جدیدی را برای پیشبرد توسعه چین در اختیار این کشور قرار دهند. بنابراین، فرض شده است که این فعالیت کمک بسیار زیادی به شرکت‌های چینی برای تسهیل بهبود فعالیت‌های فراملی آن‌ها، سنگ‌های تجارت خارجی و پایه‌های تولید آن‌ها می‌کند. قطعاً، هدف از این استراتژی کمک به شرکت‌های چینی قرار گرفته در خارج از این کشور و بنابراین کمک به چین برای حل مشکلات مربوط به مازاد تولید است (فرهمند و دیگران، ۱۴۰۰).

به طور کلی ظهور قدرت چین، فرایندی استاندارد است که بر اساس آن یک قطب اقتصادی جدید تلاش می‌کند در صحنه بین‌المللی برای خود فضایی بیابد تا جهان را به مقیاس وسیع به آغوش اقتصادی خود سوق دهد و در نهایت، با بهبود حمل و نقل، پیوند با دنیا را افزایش داده و اتکای جهان به چین را فزونی بخشد. بدون شک طرح و پیگیری پروژه یک کمربند یک جاده و برگزاری همایش آن در ۲۵ تا ۲۷ آوریل ۲۰۲۰ از سوی پکن، در واقع تلاش برای ایجاد یک نظم جدید سیاسی و اقتصادی است که قصد دارد دنیا را در مجموعه‌ای از تارهای وابستگی به خود، بدوزد و به آرامی در حیات خلوت قدرت‌های دیگر بخزد و برای خود، قدرت‌سازی نماید. به عبارت دیگر تلاشی است برای افزایش نفوذ ژئوپلیتیک و استراتژیک چین، به گونه‌ای که نه تنها علیه واشنگتن، بلکه علیه سایر بازیگران سیاسی و اقتصادی جهان است و می‌خواهد برابری خود با آمریکا را به رخ جهانیان بکشاند. با وجود ادعای پکن مبنی بر اینکه پروژه یاد شده، طرحی فرهنگی برای ایجاد پیوند بین کشورهاست، اما واقعیت چیزی دیگری را به نمایش گذاشته است، اینکه چین می‌خواهد اروپایی‌ها در آینده بیشتر به چین وابسته باشند تا آمریکا؛ این موضوعی است که خود اروپایی‌ها نیز تلویحاً به آن اعتراف می‌کنند و چین را یک تهدید اقتصادی می‌دانند، چرا که این کشور در زمینه فناوری که اروپا در رأس آن قرار داشت، بسیار پیشرفت کرده است و اروپایی‌ها با دشواری می‌توانند در کشورهای جهان سوم معامله نمایند. در حالی که آنان در سال‌های نه چندان دور تسلط کامل و مطلق بر خاورمیانه داشتند. در آفریقا نیز وضعیت بر همین منوال است و چینی‌ها امروزه جای اروپا را در طرح‌های نیروگاهی، حمل و نقل و... در آفریقا گرفته‌اند. اروپایی‌ها نیز این نکته را درک کرده‌اند که رقابت در جایی که چین در آنجا حضور پیدا کرده است خیلی سخت و دشوار است. با این وجود اروپا ظاهراً حاضر است با وابستگی به چین کنار بیاید و امیدوار است که چین هم تا حدودی به اروپا وابسته باشد. چون اروپا هم مانند چین بخشی از قاره بزرگ اروپا - آسیاست (نعیمی و دیگران، ۱۳۹۹). شواهد نشان می‌دهد بعد از جنگ تجاری، تجارت دوجانبه بین چین و آسیای مرکزی به طور فزاینده‌ای رو به افزایش بوده است، بویژه در طرح کمربند-راه به عنوان بزرگترین پروژه زیرساختی این امر مشهود است. بنابراین چین با این طرح به دنبال نفوذ در کشورهای آسیایی، بویژه آسیای میانه است، ولی این تنها راهکار چین در این زمینه نیست، بلکه چین بویژه بعد از جنگ تجاری، در اغلب کشورهای این منطقه دست به سرمایه‌گذاری زده است.

به عنوان نمونه گستردگی فعالیت شرکت ملی نفت چین در حوزه گاز ترکمنستان با مشارکت فعال در ۳۷ شرکت انرژی و ۶۶ طرح سرمایه‌گذاری مشترک با ارزش کلی ۴/۵ میلیارد دلار، چین را بازیگر اصلی و بزرگترین شریک تجاری ترکمنستان در بلندمدت با هدف حداکثر دستیابی به منابع گاز تبدیل کرده است (رفیع و بختیاری، ۱۳۹۵). چین نه تنها می‌تواند دستور کار منطقه‌ای آسیای مرکزی را تعیین کند، بلکه بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا و صندوق راه ابریشم، هر دو منعکس کننده حضور فعالتر چین در آسیای مرکزی به نسبت دیگر بازیگران است (تیشه‌پار و توپسکرانی، ۱۳۹۶). یکی از کشورهای این منطقه قزاقستان است و چین تجارت خود با این کشور را بعد از جنگ تجاری افزایش داده است. همچنین تجارت چین با ترکمنستان نیز در این مقطع روند افزایشی را نشان می‌دهد. طبق اعلام وزارت امور خارجه جمهوری خلق چین، تجارت بین این کشور و ترکمنستان در سال ۲۰۱۷ از ۶/۹ میلیارد دلار فراتر رفته است، به گونه‌ای که سهم چین در حجم تجارت ترکمنستان بالغ بر ۵۵ درصد شده است. همچنین این دو کشور بزرگترین شرکای مشترک در گاز طبیعی هستند (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). از دیگر مناطق در آسیا که توجه ویژه چین را بویژه بعد از

جنگ تجاری جلب کرده، منطقه خاورمیانه است، که البته به دلیل وابستگی اغلب این کشورها به امریکا، چین راه و کار سختی در پیش رو دارد.

جایگاه خاورمیانه، بویژه کشورهای حوزه خلیج فارس بعد از جنگ تجاری در سیاست خارجی چین ارتقا یافته، به نحوی که چین در این منطقه در پی دستیابی به منافع راهبردی در حوزه‌های مختلف مخصوصاً در حوزه اقتصادی و انرژی است. این منطقه با داشتن بیش از ۶۰ درصد نفت جهان از موقعیتی انحصاری برخوردار است (Albasoos, 2018). کشورهای خاورمیانه، شرکای تجاری نزدیک طرفین جنگ تجاری در این منطقه، خود را در وسط یک جنگ تجاری گرفتار می‌بینند که مطمئناً تأثیراتی بر اقتصاد آنها خواهد گذاشت. بسیاری پیش‌بینی می‌کنند که ایران به کانون جنگ تجاری تبدیل خواهد شد. انتظار نمی‌رود که چین به عنوان بزرگترین خریدار نفت ایران همچون اروپائیان که خرید نفت را کاهش داده‌اند، به خواسته‌های ایالات متحده توجه کند. چین به طور متوسط بین ژانویه و مه ۲۰۱۸ حدود ۷۱۸۰۰۰ بشکه در روز از ایران نفت وارد کرده است که معادل بیش از یک چهارم صادرات نفت ایران است. این روند طی ماه‌ها و سال‌های بعد نیز ادامه پیدا کرده است. چین با ادامه خرید نفت از ایران آشکارا تحریم‌های اقتصادی امریکا علیه ایران را نقض کرده است. از منظر کارشناسان قابل انتظار است که چین همچنان به تعمیق موقعیت اقتصادی خود در ایران ادامه دهد و اگر امریکا تصمیم بر تداوم و تعمیق شرایط جنگ تجاری بگیرد، چین نیز می‌تواند منبع اصلی خرید و فروش صنعت پتروشیمی ایران باشد. چین در حال حاضر بزرگترین شریک تجاری ایران است. علاوه بر ایران، چین روابط تنگاتنگی با گروه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیز برقرار کرده است. در همین زمان، چین برای بسیاری از کشورهای منطقه عمدتاً به عنوان تأمین کننده کالا به یک شریک تجاری مهم بویژه برای مصر و عربستان تبدیل شده است. چین در مصر یک فرصت واقعی برای تأمین یک شریک تجاری پایدار و مقدم در مدیترانه و پایگاه پشتیبانی برای استراتژی تجاری خود در دریای سرخ دارد. چین در سال ۲۰۱۷ بر ایالات متحده به عنوان بزرگترین شریک تجاری عربستان سعودی پیشی گرفت و این کشور تفاهات اقتصادی در حوزه‌های پتروشیمی، فناوری و سایر بخش‌ها به ارزش ۶۵ میلیارد دلار برقرار کرد. قابل ذکر است که چین یک صندوق بین‌المللی همکاری با ظرفیت تولید بین‌المللی را برای کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس در خاورمیانه تمهید دیده که می‌بایست سرمایه‌گذاری در ظرفیت‌های صنعتی را تسهیل کند. مبادلات تجاری در مصر به عنوان کشوری در خاورمیانه رشد چشمگیری داشته است. در اواسط سال ۲۰۱۸ بالغ بر ۲۴/۳ میلیارد دلار (شامل سرمایه‌گذاری اعلام شده ۲۰ میلیارد دلاری در پروژه ساخت پایتخت اداری جدید در شرق قاهره) سرمایه‌گذاری شده است. چین همچنین با هدف تقویت تجارت، اشتغال‌زایی و صنعتی شدن منطقه اقتصادی ویژه‌ای را با دولت مصر ایجاد کرده است (احمدیان و کهریزی، 1398). همچنین چین به کشورهای قدرتمند حوزه آسیا توجه ویژه‌ای دارد، از این میان می‌توان به هند اشاره کرد.

هند دیگر کشوری است که از جنگ تجاری دو کشور سود برده و در حقیقت قادر خواهد بود از ظرفیت تجاری و نیازهای وارداتی چین بهره گرفته و مبادلات اقتصادی خود را با این کشور گسترش دهد. با توجه به مالیات‌هایی که چین بابت محصولات کشاورزی چون سویا که منشأ آن ایالات متحده بوده، بایستی بپردازد و در حالی که واردات این کالاها از ایالات متحده به صفر رسیده، می‌تواند سود برده و به لحاظ رقم بالای واردات ۳۱۲ هزار تنی سویا از ایالات متحده در بازه زمانی ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۷، فرصت بزرگ تجاری برای هند خواهد بود. از سوی دیگر، همزمان با تشدید جنگ تجاری، چین به دنبال اتحاد با هند بوده است. به همین ترتیب، هند نیز می‌تواند از این فرصت بهره کافی ببرد. این

سیاست باعث شده است که چین اکنون بزرگترین شریک تجاری هند است و به طور قطع می‌تواند با خرید بیشتر از هند به عدم کاهش بیشتر مازاد تجاری سال ۲۰۱۷ که بالغ بر ۵۱ میلیارد دلار بوده، کمک کند. صادرات هند به چین در سال گذشته ۲۰۱۷ نزدیک به ۴۰ درصد افزایش یافته و به ۱۶/۳ میلیارد دلار رسید (Mallick, 2018).

۴-۲-۲- توجه بیشتر به نهادهای بین‌المللی

چین سعی کرده است بویژه بعد از جنگ تجاری، تحرک و فعالیت خود در نهادهای بین‌المللی را بیشتر کند، در این میان نقش نهادهایی که چین در آنها عضو اصلی است بیشتر از قبل شده است. از جمله این نهادها می‌توان به شانگهای و بریکس اشاره کرد.

یکی از موارد مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا و اتخاذ سیاست‌های مستقل، سازمان همکاری شانگهای است. چین سعی دارد با تقویت هرچه بیشتر سازمان همکاری شانگهای، از آن به عنوان اهرم قدرت استفاده کند. این کشور نقش تعیین‌کننده‌ای در سازمان همکاری‌های شانگهای دارد، از جمله تعیین خط‌مشی‌ها، تبدیل پیمان شانگهای به سازمانی نهادینه و حمایت مستقیم از پروژه‌ها و برنامه‌های آن. به اعتقاد چین این سازمان می‌تواند ابزار مناسبی برای مقابله چین با سیاست‌های آمریکا، بویژه در آسیای مرکزی محسوب شود (سلمان تبار و دیگران، ۱۳۹۸). همچنین از دیدگاه چین سازمان همکاری شانگهای می‌تواند به گسترش نفوذ سیاسی و اقتصادی چین در مناطق آسیای مرکزی منجر شده و عمق استراتژیک چین را افزایش دهد. این کشور همواره با تصریح بر این امر که کشورهای منطقه‌ای می‌توانند مشکلات منطقه‌ای خود را در قالب همگرایی منطقه‌ای حل کنند، تلاش کرده است تا بدین وسیله مانع گسترش حضور و نفوذ هرچه بیشتر ایالات متحده در منطقه شود. همچنین چین برای گروه بریکس اهمیت زیادی قائل است و معتقد است این گروه به پیشبرد سیاست‌های اتخاذی چین کمک می‌کند و می‌تواند در صورت تداوم روند کنونی و ادامه جنگ اقتصادی، عرصه منافع چین را بیش از پیش در آسیای مرکزی و سایر مناطق گسترش دهد (احمدیان و کهریزی، ۱۳۹۸). بریکس^۱ نام گروهی به رهبری قدرت‌های اقتصادی نوظهور است که از به هم پیوستن حروف اول نام انگلیسی کشورهای عضو برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی تشکیل شده است. چین مهمترین بازیگر بریکس محسوب شده و این گروه‌بندی، سرشتی چین محور دارد. تغییر محیط بین‌الملل، تقویت هویت بین‌المللی، افزایش قدرت اثرگذاری و چانه‌زنی و رویارویی با تصویر منفی از چین، از جمله مهمترین اهدافی هستند که چین از رهگذر همکاری با بریکس به دنبال آن است (سلمان تبار و دیگران، ۱۳۹۸). چین اهمیت زیادی برای این نهادها در مقابله با آمریکا، بویژه مقابله با این کشور در جنگ تجاری قائل است.

۴-۲-۳- گسترش روابط با قدرت‌های معارض آمریکا

به موازات جنگ تجاری، چین سعی کرده است با کشورهایی که به نوعی در ابعاد مختلف با آمریکا اختلاف داشته و در تنش هستند رابطه و تعامل بیشتری برقرار کند. البته این نکته نیز برای چین مهم است که با کشورهایی تعامل داشته باشد که تا حدودی دارای قدرت و نفوذ، و بنابراین در منطقه خود تأثیرگذار باشند. از جمله این کشورها ایران و روسیه هستند. در مورد ایران در مبحث قبل مواردی اشاره شد، و به همین نکته بسنده می‌شود که با وجود تحریم‌های نفتی، این کشور همچنان به خرید نفت ایران ادامه داده است و نقش مهمی در درآمدزایی ایران در حوزه نفتی داشته است.

1- BRICS

کشور دیگر روسیه است. بنابراین چین به موازات افزایش اختلافات خود با امریکا تلاش کرده است به همکاری با کشورهای که هم دارای قدرت زیاد در سطح نظام بین الملل هستند و هم از درجه‌ای از تعارض با امریکا برخوردارند، بیفزاید. یکی از نمونه‌های در خور توجه توسعه روابط چین با روسیه است. روابط دو کشور که به موازات کم رنگ شدن اختلافات و رقابت‌های منطقه‌ای با توسعه زیادی در سال‌های اخیر همراه بوده، به ایجاد یک بلوک قدرتمند امنیتی در برابر هژمونی امریکا در نیمکره شرقی جهان دامن زده است (شعیب، ۱۳۹۹). البته اقدامات چین برای مقابله با جنگ تجاری منحصر به این موارد نیست، بلکه مواردی که مطرح شد برای چین دارای اهمیت بیشتری است. چین سعی کرده است در نهادهای جهانی مانند سازمان ملل و سازمان تجارت جهانی نیز فعالیت و تحرک بیشتری داشته باشد و سعی در مشروعیت‌زدایی از اقدامات اقتصادی امریکا علیه خود داشته باشد، و نباید از این نکته غافل بود که سرمایه‌گذاری‌ها و روابط اقتصادی چین با اغلب نقاط دنیا بویژه در افریقا توسعه یافته است و چین سعی کرده است تنش‌های تجاری خود با امریکا و محرومیت‌ها و محدودیت‌هایی که در این حوزه شکل گرفته است را با توسعه روابط خود با مناطق مختلف دنیا و جایگزین کردن کشورهای جدید به جای امریکا جبران کند.

نتیجه‌گیری

مهمتری مسئله و چالش ایالات متحده در طی دهه‌های اخیر خیزش اقتصادی چین است که این کشور را به یکی از بزرگترین کشورهای جهان از نظر قدرت اقتصادی تبدیل کرده است. این خیزش که به طور جدی از دهه هشتاد با تغییر سیاست‌های این کشور و سیاست درهای باز اتخاذ شده است، امکاناتی را برای این کشور فراهم می‌کند که از دید آمریکایی‌ها یک تهدید جدی انگاشته شود. شواهد نشان می‌دهد که به لحاظ اقتصادی چین توانسته است به یک ابرقدرت تبدیل شود و به حوزه‌های نفوذ امریکا در مناطق مختلف دنیا از آسیا گرفته تا افریقا نفوذ پیدا کند. چین به عنوان قدرت تجدیدنظرطلب، علیرغم ادعای خیزش صلح‌آمیز، ایالات متحده را در سطوح منطقه‌ای و جهانی به چالش کشیده است. از مهمترین شاخص‌های مربوط به این چالش سیستم پرداخت بین بانکی فرامرزی، جاده ابریشم جدید و در کنار آن بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی و بریکس می‌باشند. ایالات متحده نیز در پاسخ و برای حفظ برتری خود، دست به اقداماتی زده است که از مهمترین شاخص‌های آن می‌توان به جنگ تعرفه‌ها و یا خروج از رژیم‌های بین‌المللی به منظور کاهش هزینه‌های خود و افزایش هزینه‌های کشوری مثل چین اشاره کرد. بنابراین علیرغم ادعاهای برخی از صاحب‌نظران، این شخصیت ترامپ یا ایدئولوژی ناسیونالیستی وی نبود که منجر به اتخاذ راهبردهایی گردید که در نهایت منجر به جنگ تجاری شد، کما اینکه این مسئله در دوره بایدن نیز ادامه پیدا کرد. البته این جنگ تجاری تأثیرات منفی زیادی بر هر دو کشور و همچنین سایر کشورها و اقتصاد جهانی نهاده است. تأثیرات جنگ تجاری بر چین باعث تغییراتی در سیاست داخلی و خارجی این کشور شد. از مهمترین آنها می‌توان به تحرک و فعالیت اقتصادی بیشتر این کشور در حوزه داخلی و خارجی اشاره کرد. توجه اصلی چین به آسیا معطوف گشته است. شواهد نشان می‌دهد که چین روابط خود را با آسیا تقویت خواهد کرد. مسئله این است که این جنگ به دلیل آثار زیادی که بر اقتصاد جهانی دارد نمی‌تواند ادامه پیدا کند. در نهایت باید دیوار بی‌اعتمادی خراب شود. تاریخ نشان داده است که ابرقدرتها می‌توانند همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، به شرطی که قدرت تازه مطمئن باشد که می‌تواند بدون محدودیت راه پیشرفت خود را ادامه دهد و قدرت مسلط قدیمی هم مطمئن باشد که راه و رسم اداره جهان تغییر پیدا نمی‌کند. بنابراین باید سطح اعتماد بین طرفین بالا برود، یک راه می‌تواند تضمین این مسئله باشد که مشکلات از کنترل خارج نخواهد شد. دو کشور به

چارچوبی نیاز دارند تا مشکلات و اختلاف نظرهایشان را در آن قرار دهند. چین نیز می‌باید با احتیاط بیشتری نسبت به منافع جهان‌گستر ایالات متحده برخورد کند و آنها را در محاسبات خود پررنگ‌تر نماید. خود امریکا نیز اگر می‌خواهد چین را به تعهد بیشتر به ارزش‌های نظام لیبرال وادار نماید، در وهله اول خود باید از این قوانین تبعیت کند. هر زمان که امریکا این قواعد را نقض کند هم بدبینی و نگرانی چین را تحریک می‌کند و هم این قواعد را از اعتبار می‌اندازد.

فهرست منابع

الف: منابع فارسی

- احمدیان، قدرت، کهریزی، ندا، اقتصاد سیاسی ترامپیستی و تأثیر آن بر اقتصاد تجاری چین و آسیا، سیاست خارجی، سال سی و سوم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۸، ۴-۲۷.
- بوزان، باری، ۱۳۸۹، ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالمجیدی حیدری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تیشه‌یار، ماندانا، تویسکرانی، مجتبی، مبنای ژئوپلیتیک راه ابریشم امریکا و چین در آسیای مرکزی، سال بیست و سوم، آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۹۹، پاییز ۱۳۹۶، ۱-۲۵.
- جعفری‌فر، احسان، ذکاء، هادی، جنگ اقتصادی امریکا علیه چین با تأکید بر نظریه سازه‌نگاری، راهبرد سیاسی، سال ششم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۱، ۲۹-۵۰.
- جهان‌بین، فرزاد، پرتو، فتح‌الله، سناریوهای آینده نظام بین‌الملل و جایگاه جهان اسلام، پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال چهارم، شماره ۱۳، تابستان ۱۳۹۴، ۱۶۸-۱۴۷.
- درج، حمید، بصیری، محمدعلی، تأثیر رقابت منطقه‌ای امریکا و چین بر معادلات و نظم منطقه‌ای در شرق آسیا، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره سی و پنجم، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰، ۲۶۴-۲۴۳.
- دری نوگورانی، حسین، اقتصاد تروریسم: مفاهیم، محورهای اساسی و مطالعات تجربی، آفاق امنیت، سال پنجم، شماره ۱۶، پاییز ۱۳۹۱، ۱۰۵-۱۳۷.
- رفیع، حسین، بختیاری جامی، محسن، رویکرد نئومکانتلیستی روسیه و چین به انرژی آسیای مرکزی، آسیای مرکزی و قفقاز، سال بیست و دوم، شماره ۹۵، پاییز ۱۳۹۵، ۶۴-۳۳.
- زارعی، نسیم، تحلیلی بر نوسان قیمت جهانی محصولات گندم، جو، ذرت و سویا (پس از شروع جنگ روسیه و اوکراین، ماهنامه امنیت اقتصادی، دوره دهم، شماره ۶، پاییز ۱۴۰۱، ۱۵-۱.
- زاهدی خطیر، الهام، صالحی، مختار، روند پژوهی تداوم جنگ تجاری امریکا علیه چین (۲۰۲۲-۲۰۱۸)، روابط خارجی، سال چهاردهم، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۱، ۱۶۲-۱۳۳.
- سپهری، محمد مهدی و دیگران، ۱۳۹۷، جنگ تمام عیار اقتصادی، قم: آبنوس.
- سلمان‌تبار، محمد، فتاحی، شهرام، مهرورز، عباس، مناسبات سیاسی-اقتصادی چین و امریکا در بازی بزرگ قرن، سیاست و روابط بین‌الملل، سال سوم، شماره ۵، فروردین ۱۳۹۸، ۲۱۷-۱۹۵.
- شعیب، بهمن، سطح و اندازه مقاومت چین، مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال بیست و یکم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹، ۸۰-۶۱.
- شهیکی تاش، محمدنبی، بررسی مفهوم رقابت در اقتصاد و اندازه آن در اقتصاد ایران، بررسی‌های بازرگانی، شماره ۶۰، مرداد و شهریور ۱۳۹۲، ۱-۱۶.
- طغیانی، مهدی، شناسایی و ترویج سبک زندگی اسلامی ایرانی در جهت دفاع اقتصادی، آفاق امنیت، شماره ۳۱، تابستان ۱۳۹۵، ۶۴-۲۹.

عباسی خوشکار، امیر، جنگ تجاری چین و آمریکا و تأثیر آن بر تحریم‌های جمهوری اسلامی ایران؛ سناریوهای محتمل، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام، تابستان ۱۳۹۸، ۹-۱.

فاضلی، سلمان، نظام بین‌الملل چندقطبی و ظهور قدرت‌های نوین؛ فرصت‌ها و تهدیدات برای جمهوری اسلامی، کنگره پیشگامان پیشرفت، دوره ۱۰، اردیبهشت ۱۳۹۵.

فرهمنده، محمدرضا، متقی، ابراهیم، میرکوشش، امیرهوشنگ، سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در مواجهه با هژمونی نوظهور چین در حوزه نفت و انرژی، مطالعات سیاسی، سال چهاردهم، شماره ۵۵، بهار ۱۴۰۰، ۱-۱۳.

قنبرلو، عبدالله، تحلیل نقش گلوبالیسم لیبرال آمریکا در ظهور و تعمیق ترامپیزم، مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌المللی، دوره سوم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹، ۳۵۷-۳۸۲.

کاشیان، عبدالحمید، چین و نقش آن در افول قدرت اقتصادی آمریکا، مطالعات راهبردی آمریکا، سال اول، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰، ۶۷-۸۴.

کیوان حسینی، اصغر، نورانی، امیر، ترامپ، جهتگیری آمریکا اول و اخلاص در تجارت بین‌الملل (۲۰۱۷-۲۰۱۹)، مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌المللی، دوره دوم، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۸، ۳۶۵-۳۳۴.

مجوزی، پاکسیما، بررسی روابط سیاسی، اقتصادی چین و آمریکا، ماهنامه بازار بین‌الملل، سال سوم، شماره ۱۱، فروردین ماه، بهار ۱۳۹۰، ۵۴-۵۵.

موسوی، مریم، جنگ تجاری چین و ایالات متحده آمریکا: موازنه قدرت در برابر هژمونی، مطالعات امنیت اقتصادی، سال اول، شماره ۳، بهار ۱۴۰۰، ۸۲-۶۱.

نعیمی، علی اصغر، میرکوشش، امیرهوشنگ، محمدزاده، علی، آینده نظم بین‌الملل در افق ۲۰۳۰ میلادی، مطالعات روابط بین‌الملل، سال سیزدهم، شماره ۵۲، زمستان ۱۳۹۹، ۲۲۲-۲۰۵.

هدایتی شهیدانی، مهدی، گذار از ساختار اقتصاد جهانی؛ رفتار اقتصادی قدرت‌های بزرگ در دوره گذار، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره هشتم، شماره ۲، پاییز ۱۳۹۷، ۱۲۲-۹۱.

یزدانپناه، محمود، سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نوزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۵، ۱۶۶-۱۴۰.

ب: منابع انگلیسی

- Acharya, Amitav. (2020). Hegemony and Diversity in the 'Liberal International Order': Theory and Reality. E-International Relations. Available at: <https://www.e-ir.info/2020/01/14>.
- Albasoos, Hani. (2018). Prospects for Collective Security Cooperation in the Gulf. Journal of Arts & Social Sciences. Sultan Qaboos University. Vol. 9, No. 2. 25-36.
- Carvalho, Monique Azevedo and Massuquetti, Angélica. (2019). Emerging Countries and the Effects of the Trade War between US and China. Available at: <https://www.mdpi.com/2227-7099/7/2/45>.
- Felbermayer, Gabriel and Steininger, Marina. (2019). Trumps Trade Attack on China, Who Will Have the Last Laugh?. Available at: <https://www.cesifo.org>.
- Garrett, Geoffrey. (2011). Chinese-US Economic Relations After the Global Financial Crisis. Wharton School of the University of Pennsylvania.
- Harari, Noah, Yuval. (2020). The World after Coronavirus, Financial Times. 20 March 2020. Available at: <https://www.ft.com/content>.
- Lee, Ji Han. (2020). Forced Technology Transfeer in the Case of China. China University of Hong Kong, Vol. 26, No. 324. 324_352.
- Mallick, maj cen pk. (2018). Us Cina Trade War, Analyses of Deeper Nuances and Wider Implications. Vivekananda International Foundation. Available at: <https://www.vifindia.org/paper/2018/september/us-china-trade-war>

Morrison, Wayne M. (2018). China-U.S. Trade Issues. CRS Report for Congress. No, RL33536. Available at: <https://fas.org/sgp/crs/row/RL33536.pdf>.

Powell-Turner, Julieanna. (2018). Global Strategic Trend the Future Starts Today. Cranfield University. Available at: <https://www.researchgate.net/publication>.

Sornarajah, M. (2006). Power and Justice: Third World Resistance in International Law. Singapore Year Book of International Law and Contributors. Available at: <http://www.commonlii.org/sg/journals/SGYrBkIntLaw/2006/4.pdf>.

Tonby, Oliver and Woetzel, Jonathan and Choi, Wonsik and Seong, Jeongmin and Wang, Patti. (2019). Asia's Future is Now, McKinsey Global Institute., Available at: <https://www.mckinsey.com/featured-insights>.

The Trends and Contexts of the China-US Trade war and its Impact on Domestic and Foreign Policies

Abstract

After the Second World War and in the bipolar system, the United States of America appeared in the role of the leader of the capitalist system and subsequently, after the collapse of the communist system in the Soviet Union, it managed the world system as the only superpower. Despite the continuation of American hegemony, since the beginning of the 21st century, important changes have taken place in the world system, one of the most important of which is the emergence of China as an economic superpower. The growing economic trend of China in the following years showed that this country has become the main competitor of the United States in the world arena and has expanded its circle of political and economic influence to the far corners of the world. Various governments in the United States, which claim global hegemony, have always considered the rise of China as an important threat to America's interests. This issue and the competition with China became more intense with the beginning of Donald Trump's presidency in January 2017 and finally led to a trade war with this country. The purpose of this research is to investigate the impact of the trade war on China's domestic and foreign policies. In this regard, the question is, what effect has the trade war between America and China had on China's domestic and foreign policies during the Trump era? The hypothesis is that due to the global domination of the United States on the global economy, the trade war between these two countries has created many restrictions and obstacles in domestic production and foreign trade for China, therefore, China is trying to develop domestic technology to improve competitiveness and expand foreign relations with countries that are in a way opposed to the United States at the global level. The method of conducting this research is descriptive-analytical.

Keywords: trade war, USA, Donald Trump, China, economic policies.